

مستشرقان و قرآن کریم

دکتر سید محمد دامادی

مجله البعث الاسلامی که در «الکنه» - از شهرهای شمالی جمهوری هند - به زبان عربی انتشار می‌یابد، مطالب و مندرجات ماههای رمضان و شوال دوره بیست و هفتم خود را به «خاورشناسان و اسلام» اختصاص داده و مقاله‌های شماره‌های یاد شده را به شیوه کار مستشرقان ویژه ساخته است. در صفحات ۶۷ تا ۱۰۸ شماره مذکور مقاله مفصل و درازدانی به قلم «د- انورالجندی» با عنوان «مستشرقان و اسلام» آمده است که در مجموع مقاله‌ای انتقادی و خواندنی برای علاقه‌مندان و آگاهان به این گونه مباحث است. در این مقال تنها فصل «مستشرقان و قرآن کریم» را از صفحه ۷۴ تا ۸۳ مقاله مذکور ترجمه کرده ایم که از نظر پژوهشگران در عرصه ادب و فرهنگ اسلامی خواهد گذشت.

رساله جامع علوم انسانی

در آنجا جیل موجود آمده، آرای دیگری دارد. قرآن کریم در اموری بسیار - از جمله پیامبری موسی و عیسی و داوود و لوط - علیهم السلام - و آنچه در کتابهای قدیم در این زمینه‌ها آمده و معرکه آراء گوناگون شده و با مقام پیامبری آنها نیز منافات دارد، به اقامه دلیل و حجّت پرداخته است.

در مراجعه به نوشته‌های عموم و قاطبه خاورشناسان، ملاحظه می‌شود که شرق‌شناسی در یک موضوع وحدت عقیده و اتفاق نظر دارد و آن ایستادگی و مقاومت در برابر حجج قرآنی است. به این معنی که آنها قرآن کریم را به عنوان اثری «ربّانی المصدر» قبول ندارند و انکار می‌کنند و بر آن سراند که قرآن [العیاذبالله] ساخته و پرداخته محمد (ص) است و این رأی آنها نیز نه تنها بر دلیل صریح

نکته اول: موقف خاورشناسی در برابر قرآن کریم - همانند موضع آن در برابر اسلام - موضع خصومت و انکار است و این موضعگیری خاورشناسان غربی - خواه مسیحی و یا یهودی - امری طبیعی است، زیرا قرآن کریم در برابر تورات و انجیل موجود که به دست اجداد یهودی و راهبان مسیحی نوشته شده موضع روشن و آشکار دارد. حقایق موجود در قرآن کریم بر مبنای توحید است و با آنچه در تورات و انجیل موجود آمده است، تناقضی آشکار دارد. قرآن می‌گوید: «دین خدا توحید است که با تعدّد [=شرك] و تثلیث مغایرت دارد؛ همان گونه که نسبت به ادعای [العیاذبالله] خدا بودن عیسی و رفتن او به آسمان و کشته شدن و مصلوب گردیدن او و قضایای «خطیئه» و «فداء» و «مردم برگزیده خداوند» و مانند این قبیل مسایل که



دارند که قرآن کلامی مربوط به پس از وفات پیامبر است. آنها اظهار می‌دارند که بر اساس داستانی از عبدالمطلب محمد نامهای بسیار داشته و اسم پیامبر (ص) نخست «قثم» یا «قنامه» بوده و آن گاه به منظور آسان شدن جعل و توجیه، آیه «وَمبشراً...» [بدال گردیده و به محمد (ص) تبدیل یافته و انتخاب گردیده است.

دعاوی خاورشناسان در بیان احوال پیامبر، بر انکار نزول وحی مبتنی است، زیرا آن را بیماری صرع نامیده و می‌افزایند که «محمد (ص) از عالم حس منقطع می‌گردید و عرقی از او جاری می‌شد و تشنجاتی بر او عارض می‌گردید و چون به عالم حس بازمی‌گشت، اظهار می‌داشت که بر او «وحی» نازل شده و آنچه وحی الهی می‌نامید بر پیروان خویش تلاوت می‌نمود!»

تردیدی نیست که مسأله اتصال بشر به فرشتگان - خاصه در اوایل نزول وحی - که نمونه کامل آن را در رسول اکرم (ص) و جبرئیل می‌توان یافت، از امور بسیار مشکل و دشواری است که عالمان و پژوهشگران درباره آن بسیار سخن گفته‌اند و دانش مادی، از ادراک کنه آن ناتوان است و «به فکرت این ره نمی‌شود طی»، اگر رسد خس به قعر دریا» و ناگفته پیداست که هرگاه نگرش مادی با تعصب و عیب‌جویی آمیخته شود به صورت سخنان خاورشناسان مذکور جلوه گر می‌گردد.

نکته سوم: برخی از خاورشناسان درباره حروف مفردة [اسرار و رموز] که در اوایل سوره‌های قرآنی است بحث کرده‌اند، نولدکه بر این باور است که حروف مفردة علامت اختصار اسامی دارندگان نسخه‌های قرآنی بوده که زیدبن ثابت برای تدوین قرآن در یک مصحف به کار برده است و پیداست که این استنتاج باطل و ساده لوحانه است.

ادوارد جوسنر می‌گوید: «حروف مقطعه» علامت اختصاری نام قدیمی سوره‌هاست! و اگر چنین می‌بود، می‌باید در آغاز قبل از بسمله آمده باشد و نه پس از آن و باز اگر چنین بوده است، باید مفسران پیشین آن را دریافته و بدان اشاره کرده بودند.

آشکارا روشن است که همه این مساعی به منظور اثبات این مدعاست که حروف مقطعه مبتنی بر وحی نبوده و بعد از روزگار زندگانی پیامبر به وجود آمده است؛ درحالی که واقعیت آن است که این حروف جزو قرآن است و از صمیم وحی بر زبان پیامبر جاری شده است.

لويس جاردیه و پدرقنوتی در فلسفه فکر دینی بین مسیحیت و اسلام می‌گویند که عثمان بن عفان در زمان

و روشن استوار نیست، بلکه با دستمایه تعصبات ضدقرآنی و ضداسلامی نیز همراه است و در واقع دستاورد دماغ و محصول اندیشه پژوهشگرانی است که مبانی اندیشه آنها به کلی مادی است و از درک و فهم معنی «وحی» ناتوان‌اند و یا از آنجا که مسیحیت، انجیل را به عنوان کتاب آسمانی نمی‌شناسد و آن را حاصل کار رسل می‌داند، کار پاکان را قیاس از خود گرفته، قرآن را بر بنیاد باورداشت‌های مسیحیت برآورد و ارزیابی کرده‌اند!

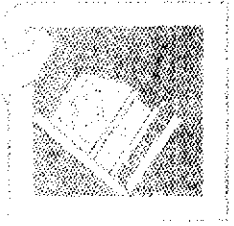
شک و تردید در الهی و آسمانی بودن قرآن کریم، موضوعی است که خاورشناسان آن را مطرح ساخته‌اند و بسیاری از نویسندگان عرب و محققانی مانند طه حسین و زکی مبارک و امثال آنها نیز در این زمینه با خاورشناسان همصدا و همداستان‌اند.

خاورشناسان بر این باورند که پیامبر (ص) قرآن کریم، خاصه بخشهای داستانی آن را از احبار یهود و راهبان مسیحی که در مکه با آنها در تماس و ارتباط بوده گرفته است! اما وقتی به مقایسه داستانی از داستانهای موجود در قرآن با روایتی از روایات تورات و انجیل [در زمینه‌ی مشابه] بپردازیم، نه تنها این شبهه‌ها به کلی برطرف خواهد شد، بلکه اختلاف عمیق میان آنها آشکارتر می‌گردد، زیرا قرآن کریم شیوه بیانی عالی و حکمت آمیز و سرشار از آگاهی‌های وسیع و ژرف دارد، و صدق مطلق و درخواست عبرت و دوری از تفصیل اساطیری، وجه تمایز کلام ربّانی قرآنی با نحوه بیان داستانهای بشری است که مطالب به گونه‌ای ساده و عامیانه ادا می‌شود، و اوج نظم حکمت آمیز قرآن آدمی را به رشد فکری و رسالت جاوید (پیامبر) واصل می‌گرداند.

البته این سخن خاورشناسان تازگی ندارد؛ دشمنان اسلام از دیرباز این قبیل سخنان را گفته‌اند و حتی قدمت آن به روزگار زندگانی خود پیامبر (ص) می‌رسد؛ مشرکان مکه ادعا می‌کردند، قصص قرآن از جانب خداوند نبوده و پیامبر (ص) [العیاذبالله] آنها را از یک نصرانی غیر عرب که در مکه سکونت داشته آموخته و قرآن کریم بدان دعاوی اشارت کرده و بی اساس و واهی بودن این دعاوی را آشکار ساخته و در سوره «نحل» به این ادعاها پاسخ داده است.

«گلدزیهر» خاورشناس یهودی و «بلاشر» در کتاب معمای محمد و جز آنها به مطالب مذکور و سفرهای پیامبر به شام و سایر جاها بر اساس آنچه در کتاب عهد عتیق [=تورات] و یا انجیل آمده است ارجاع و اشاره می‌کنند.

نکته دوم: گلدزیهر و نولدکه بر اثبات این مدعا سعی



حیاتی و تازگی مطالب قرآنی بکاهد و قرآن کریم در هر زمان و تحت هرگونه شرایطی همواره فیض بخش بوده و عوامل تغییر و تحوّل و طوفان حوادث، هیچ گاه نتوانسته است آسیبی بدان وارد سازد.

اما در مورد مسأله تأثیر پیامبر از تعالیم یهود و نصاری که این خاورشناسان مطرح می کنند باید گفت: علاوه بر آنکه پیامبر «امّی» بوده و بر این اساس ادعای آنها به کلی مردود است، در تورات و انجیل در زمینه طرح مسایل مشترک با قرآن کریم، هنگام مقایسه، به هیچ روی نظام قرآنی دیده نمی شود، و قرآن کریم در اساسی ترین مسایل یعنی توحید خالص و ناب، با این دو کتاب اختلاف آشکار دارد و در مواردی همچون شناخت پروردگار و سنت آفرینش و تمدن و معارف بشری، قرآن کریم موارد مذکور را به گونه ای کاملاً متمایز با تورات و انجیل مطرح ساخته است، علاوه بر آنکه طرح موضوعات یاد شده در کتب مذکور بدان گونه نیست که نشانه آن باشد که رسول خدا(ص) از پیش بدانها آگاهی داشته است.

نکته پنجم: در پاسخ به این سخن ژاژ که «قرآن، یکسره دستخوش سجع و قافیه است!» و امثال لوئیس مارسیه مدعی آن اند می گویم: سبک بیان قرآن یکسان و یکنواخت نیست و سجع تنها یکی از انواع گوناگون و اسالیب متعدّد و شیوه بیان متنوع قرآن است و این کیفیت بیان، در نهاد معجزه آسای قرآن کریم است که اختلاف آشکار با قافیه پردازی های کاهنان عصر جاهلی و شاعران عهد جاهلیت دارد، به گونه ای که درباره آن گفته شده است: «والله ما هو بالشعر ولا بالسحر ولا بالكهانة» = به خدا سوگند که قرآن کریم نه شعر است و نه جادو و کهنانت.

موضوع «ترجمه قرآن» نیز در شمار ساخته های مسیحیت مغرب زمین است که بنا بر توصیه «لوئیس نهم» و به منظور تحمیل آراء خصمانه بر عوام مردم اروپا بافته شد تا اظهارات کسانی را که از جنگهای صلیبی مشرق زمین بازمی گشتند و به شرح جوانمردی ها و دلوری های رزمندگان اسلام در نبرد با دشمن می پرداختند ناچیز انگاشته، عظمت اسلام را نیز در انتشار تمدن، که مقامات کلیسا را آزرده خاطر ساخته بود بازگوه جلوه گر سازند. برای رسیدن به این مقصود، دست به ترجمه و تفسیر قرآن به گونه ای زدند که در سایه آن بتوانند رسالت پیامبر(ص) را خدشه دار و صحّت قرآن را تکذیب کنند.

یکی از مطلعان می گوید: پس از نخستین حمله صلیبیان که نه تنها استیلای تام و کامل مسیحیان را بر

خلافتش، قرآن را به سور و آیات تقسیم کرد و طولانی ترین سوره ها را در آغاز نهاد و بقیه سوره ها را به ترتیب طول قرار داد و این قول را به خود عثمان نسبت می دهند که به تحقیق صحیح نیست، زیرا ترتیب سوره های قرآنی، امری توقیفی است که در زمان پیامبر(ص) انجام گرفت و بعد از وی در آن تبدیل و تغییری رخ نداده است.

برخی دیگر از خاورشناسان نیز مانند ویلیام مویر، ویل ورودول و مانند آنها کوشیده اند که به قرآن ترتیب دیگری - غیر از ترتیب اصیل خود - بدهند که تلاشهای آنها نیز ناکام ماند و به جایی نرسید.

بعضی نیز کوشیدند که در واژه های قرآنی تردید کرده، با عیب جویی در گزینش واژه ها، کلام الهی را مورد خرده گیری قرار داده، با استناد به مدلول مستخرج از برخی روایات ضعیف (از قبیل اینکه اصحاب پیامبر درباره برخی از جمل قرآنی اتفاق نظر نداشتند) به برانگیختن تردید دامن زنند و ناگفته پیداست که اعتماد بر این تلاشهای بی حاصل نیز جایز نیست.

نکته چهارم: خاورشناسان، تمعد و پافشاری بر این دارند که نظام معنوی قرآن جامع و کامل نیست و ترتیب فعلی به خاطر نوعی اصلاح صورت پذیرفته است و پیامبر(ص) با ملاحظه فساد نظام طبقاتی مردم زمان خود ترتیب فعلی را برای قرآن کریم برگزیده است تا امت را از عذاب روز قیامت انذار کند تا در نتیجه آن به اصلاح خویش پردازند و طرح مسایلی از قبیل مطفّفین [= کم پیمایندگان، کم فروشان]، همزة [= عیب کننده، عیبجو]، و لمزة [= طعن کننده، سرزنش کننده] و نهی از قهر یتیم و نهی کسانی که مردم را از حقوق خویش محروم می سازند در قرآن کریم، عامل دیگری است بر اثبات این مطلب که محمد(ص) از وضع طبقاتی مکّه به شدت متأثر بوده است!

تردید نیست که این طرز تلقی به کلی باطل و بی اساس است، زیرا هرگاه ژرف بینانه بنگریم، محقق منصف نظامی تام و جامع بر مبنای وحی الهی در اثری آسمانی و ربّانی المصدر چون قرآن کریم می یابد که دست بشر از ترتیب دادن آن به کلی عاجز و ناتوان است، زیرا قرآن کریم دارای نظامی جامع و کامل است که براساس آن از سوی خداوند به پیامبرش محمد(ص) وحی شده است و دلیل نادرستی ادعا و پوچی اظهارات ایشان که مدعی اند «قرآن ساخته دست بشر است!» این است که گذشت آیام و تغییر محیط زندگانی هرگز قادر نبوده است از طراوت

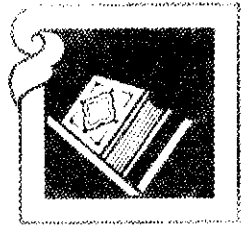


سرزمین‌های مقدّس و جلب و گرایش مسلمانان را به مسیحیت به دنبال نداشت، بلکه برعکس، تمدن و سنن و شیوه زندگی مسلمانان، تأثیری شگرف در صلیبیان برجای نهاد و فریاد اعتراض آباء کلیسا را در کاربرد وسایل معنوی و کارافزارهای فکری به منظور مقابله با مسلمانان برانگیخت، دسته‌ای که پیشگام آنها «طبری محترم» (۱۱۶۵ م) بود، برای کسب اطلاعات کاملی از مبارزات مسلمانان و مسیحیان، گروهی را به اسپانیا [=اندلس] گسیل داشت تا به روش مبارزه با «اسلام و عقیدت محمدی» که مبارزه‌ای استدلالی و منطقی است آگاهی یافته، از آراء مسلمانان اطلاعات کاملی به دست آورند و برای وصول به این هدف بود که فرمان ترجمه قرآن به زبان لاتینی صادر شد و به دنبال آن نخستین چاپ از متن قرآن به کوشش «باجانی» در سال ۱۵۳۰ م در ونیز انتشار یافت، ولی اندکی بعد، تمام نسخه‌های موجود آن به فرمان پاپ پولوس سوم به آتش کشیده شد و از آن پس الکساندر چهارم انتشار متن و ترجمه قرآن کریم را رسماً و به صراحت ممنوع ساخت.

در سال ۱۶۶۷ م باردیگر آبراهام هینکلیمان - کشیش آلمانی - جرأت چاپ قرآن کریم را به خود داد، اما به هر حال ترجمه مذکور نیز قبل از سال ۱۶۹۴ م انتشار نیافت. هینکلیمان در مقدمه‌ای که بر ترجمه خود از قرآن کریم نگاشته، به صراحت اظهار می‌دارد که «برای گشودن راه برای تبلیغ مسیحیت در مشرق زمین و مبارزه با قرآن ناگزیر از شناخت دقیق قرآنیم.»

با این مقدمات، ملاحظه می‌شود که رفع منع ترجمه و آزادی انتشار قرآن کریم در غرب به خاطر تبلیغ مسیحیت و هموار شدن راه برای خاورشناسی بوده است تا از این طریق به غربیان توانایی شناخت همه جانبه قرآن را ببخشد و به موجب آن بتوانند به جهان اسلام یورش برده، با مسلمانان به ستیزه جویی پردازند و درمی‌یابیم که کلیه خاورشناسانی که پس از این تاریخ در این زمینه مباحثاتی داشته‌اند، این هدف را مورد توجه قرار داده، در همه آثار خویش بر آن اند که اساس مطالب و زمینه اقتباس قرآن، تورات و انجیل است و حضرت محمد (ص) آن را از تعالیم یهود اقتباس کرده و اسلام ساخته محمد (ص) و قرآن، کلام خود اوست.

گفتار «بوهل» در دایرة المعارف اسلامی در ذیل واژه «محمد» و سخنان توین بی در تاریخ و وارنر و جایجر و لوری از همین مقولات است که همگی اینان به پیروی از اسلوبی غیر علمی و با تعصب و غرض ورزی بر یک راه



رفته، یکسونگرانه مقصودی واحد را دنبال کرده‌اند، مشعر برآنکه قرآن تألیف خود محمد(ص) است و پیامبر، مطالب قرآنی را از تورات و انجیل اقتباس نموده و از آنها تأثر پذیرفته است!

«بروکلیمان» پارا از این فراتر نهاده و مدعی است که پیامبر اکرم(ص) دلدادۀ منصب رسالت بوده است و کسی که قرآن را بر وی فرامی خوانده، دوست او بوده است. [بعضی به سلمان فارسی اشاره کرده‌اند] به هر حال اتفاق نظر و نتیجه‌گیری همه مستشرقان در این مسأله چنین بوده است و به این جهت محمدآسد می‌گوید:

از کلیۀ پژوهش‌های مستشرقان چنین برمی‌آید که بحث‌های آنان درباره اسلام را به عنوان موضوعی علمی نمی‌توان بررسی کرد، بلکه باید به عنوان اتهام تلقی کرد. متفکران اسلامی به کلیۀ این شبهات پاسخ داده، آنها را مردود دانسته‌اند و از جمله استدلال کرده‌اند که اگر تورات و انجیل - چنان که مستشرقان پنداشته‌اند - در شمار مآخذ قرآن کریم بود خود قوم یهود در صدر اسلام بیش و پیش از این مدعیان بدان آگاهی یافته، به اعتراض برمی‌خاستند؛ درحالی که می‌دانیم برخی از آنها نهایت فرومایگی و رشک نسبت به همه انبیای الهی را ابراز داشته‌اند و با مشرکان در موضوع نزول قرآن، منکرانه دم‌ساز و همدستان بوده‌اند و پیداست که اگر کوچکترین همانندی و یا وجه اشتراکی میان مطالب قرآنی با تورات می‌دیدند، آن را نشان می‌دادند. حتی برخی از نویسندگان مغرب زمین نیز این اعتقاد و باور خاورشناسان را مردود دانسته‌اند؛ از جمله ارنست رنان در اسلام و مسیحیت حقیقی می‌نویسد:

مراسم دینی و باورداشت‌هایی که در آنجیل موجود، دیده می‌شود، چیزی نیست که حضرت مسیح(ع) به کردار و یا گفتار عرضه کرده است و مبارزه‌ای که اکنون بین مسیحیان و مسلمانان است، در واقع مبارزه پولس با مسلمانان است. وی که فردی یهودی به مسیحیت گراییده است، بحق مرتدی است که کتاب مقدس را به شیوۀ «مسیحیت مصنوع» تنظیم کرده است و او بنیانگذار واقعی این التقاط و آمیزش قصص و احادیث متعارض بوده است. بین آنجیلی که دیگران (لوقا، متی، یوحنا، مرقس، برنابا) تنظیم کرده‌اند با اعتقاد او، مباینت تام وجود دارد و به این ترتیب قرآن کریم هم از لحاظ درونمایه و محتوا و هم از حیث سبک و ساختار با آنجیل موجود اختلاف آشکار دارد و کسانی که مدعی هستند قرآن کریم مطالبی را از تورات و انجیل گرفته است، از مسایل

اساسی فراوانی که در قرآن کریم از آنها سخن به میان آمده و در کتب عهد عتیق و عهد جدید وجود ندارد بی‌اطلاع‌اند. علاوه بر آنکه یهود و نصاری معاصر پیامبر(ص) نیز از مطالبی که اینان مطرح می‌سازند به خاطر آن که وجود بالاصالة نداشته است، به کلی بی‌خبر بوده‌اند و قرآن کریم از مسایلی خبر می‌دهد که اهل کتاب با وجودی که از مهمات مسایل دینی ایشان است، به هیچ وجه از آن مطالب آگاهی ندارند؛ از قبیل سرپرستی زکریای نبی(ع) از حضرت مریم پس از ولادت آن حضرت که در کتب ایشان ذکری از آن به میان نیامده است و یا پیش‌بینی مسایل فراوانی که پس از بیان قرآن تحقق یافته است؛ مانند پیروزی متعاقب شکست اولیۀ سپاه روم بر لشکر ایران در سال ۶۱۰م؛ در حالی که به هنگام پیشگویی قرآن، دولت روم به نحوی پریشان و آشفتۀ و نابسامان بود که هیچ کس امید حمله دیگر و پیروزی سپاه روم را نداشت. با این وصف قرآن کریم این پیروزی را با عبارت «فی بضع سنین» یعنی سالهای اندکی که از سه تا نه را شامل می‌گردد، پیشگویی کرد و همچنین به بیان مسایلی پرداخته که تنها در زمان ما به تحقق پیوسته و در شمار باورداشت‌های انحصاری مسلمانان است، خاصه آنکه در تورات و انجیل کوچکترین اشاره‌ی بدانها نگردیده و یهود و نصاری نیز بدان اعتقادی ندارند؛ از آن جمله بحث از تنگی نفس در طبقات بالای جو که قرآن کریم می‌فرماید:

فمن یردالله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام و من یرد أن یضلّه یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء (الانعام؛ ۲۵: ۶)

«آن را که خواهد خدا هدایت کند بگشاید سینه او را برای اسلام و آن را که خواهد گمراه سازد، بگرداند سینه اش را تنگ فشرده چنان که گویی سخت به آسمان می‌رود.»

و نیز خیردادن از تحرك زمین هنگام فروریختن باران آنجا که فرماید: (فإذا أنزلنا علیها الماء اهترت و ربت) «تا گاهی که فرستیم بر آن آب را بجنبند و برآید.» (الحج؛ ۲۲: ۵)

در قرآن کریم آیاتی حاوی خطاب‌هایی تند که دلالت بر برخی از تصرفات پیامبر(ص) در امور می‌نماید هست؛ از قبیل آزاد ساختن اسیران جنگ بدر و آمدن نابینا به نزد آن حضرت [در سوره عبس] و موضوع درود بر منافقان و مسأله زینب بنت جحش (لم تحرم ما أهل الله لك ...) که درباره ماریۀ قبطیه نیز آمده است و نمی‌توان به شخص



پیامبر نسبت داد.

در برابر این پندار نیز که قرآن از سبک بیان تورات و انجیل تأثر پذیرفته و پیامبر مطالب قرآن کریم را از آن دو کتاب اقتباس کرده است، می توان پاسخ داد:

مطالبی در قرآن کریم هست که تمایز اساسی و منافات بنیادی با مطالب تورات و انجیل داشته و دیدگاه انتقادی به کلی دیگرگون دارد. برای مثال می توان از داستان حضرت مریم و عیسی (ع) و مخالفت قرآن با تثلیث و مصلوب شدن حضرت عیسی و گناهان او نام برد. در پاسخ این ادعا نیز که «پیامبر (ص) دلدادۀ منصب رسالت بود و بدین مقام میلی وافر داشت و دوستی داشت که قرآن را بر او فرومی خواند.» می توان استدلال کرد که اخبار صحیح و مستندی که مشعر بر این دلدادگی و مبین این تمایل قلبی باشد وجود ندارد و بنیاد این ادعا به کلی بی موقع و بی اساس است و هرگاه چنین بود، راویان اخبار و مورخان آثار آن را خاطر نشان ساخته و ثبت می کردند؛ همچنان که درباره امیۀ بن صلت نوشته اند [که به پیامبری تمایل داشت] اما برعکس، قرآن کریم تصریح می کند که (وما کنت ترجوا أن یلقی الیک الکتاب إلا رحمة من ربک) «و نبودى تو امیدوار بدان که افکنده شود به سویت کتاب مگر رحمتی از پروردگارت.» (قصص؛ ۲۸: ۸۶) و حتی همه دشمنان پیامبر (ص) -خاصه ابوجهل- بر صدق گفتار پیامبر گواهی داده اند و هرگاه در این مسأله، نقطه ضعفی مشهود بود، بی گمان کافران قریش از بروکلیمان و پیروانش که این سخن واهی را در دست خاورشناسان و منافقان و قوم یهود، پیراهن عثمان ساخته اند بدان آگاه تر بودند.

قرآن کریم پیامبر (ص) را از آموختن از دیگران، بری دانسته است؛ آنجا که می گوید:

(ولقد نعلم أنهم یقولون إنما یعلمه بشر، لسان الذی یلحدون الیه أعجمیّ و هذا لسان عربیّ مبین.) «و همانا دانیم که ایشان گویند: جز این نیست که می آموزدش بشری، زبان آن که بدو این سخن را بندند، عجمی (نارسا) و این زبانی است عربی (رسا)» (النحل؛ ۱۶: ۱۰۳)

واقعیت امر را پژوهشگران چنین کشف کرده و دریافته اند که مفردات بیگانه ای که مستشرقان بر قرآن طعن زده اند که عربی نیست -هرچند در بادی امر چنین نماید. در واقع چنین نبوده است، بلکه در شمار لغات مشترکی است که در اصل واژه های عربی قدیم وجود دارد و از طریق ارتباطات فرهنگی و بازرگانی و مسافرت ها و

همسایگی در زبان عربی وارد شده و طبق اصول صرف و نحو عربی در آن زبان به کار می رود و قرآن کریم نیز آنها را طبق قوانین صرفی زبان به کار برده است و خداوند متعال نیز بندگان را به زبان متعارف ایشان مورد خطاب قرار داده است و اینکه قرآن کریم کلمات غیرعربی و نامفهوم از نظر قوم عرب را به کاربرد و با این گونه واژه های بیگانه! ایشان را به خود فراخواند و آنها را عربی روشن [=عربیاً مبیناً] بخواند، عاقلانه نیست! [به نوشته های احمد نصیف جنابی مراجعه گردد.]

سیاری از محققان ثابت کرده اند که واژه های بیگانه ای که برخی از مستشرقان بدان اشاره کرده اند، در اصل عربی بوده و به زبان های دیگر مانند حبشی، سریانی و فارسی انتقال یافته و بار دیگر به میان اعراب بازگشته است. «طبری» به این موضوع چنین اشاره می کند:

شخصی که دارای فطرت مستقیم است و به کتاب خدا مؤمن است و در شمار خوانندگان قرآن و آشنایان به حدود الهی است، جایز نیست که چنین پندارد که برخی از واژه های قرآنی، فارسی یا نبطی یا حبشی است و تازی نیست، چه او به خوبی می داند که خداوند قرآن را به عربی نازل کرده است و خداوند -تبارک و تعالی- قرآن را از غیر زبان عربی منزّه دانسته است؛ آنجا که می فرماید:

(ولو جعلناه قرآناً عجمیاً لقالوا لولا فصلت آیاته) «و اگر می گردانیدیمش قرآنی گنگ زبان [زبان جز عربی] همانا می گفتند جدا نشد آیت هایش.» (فصلت؛ ۴۱: ۴۴)

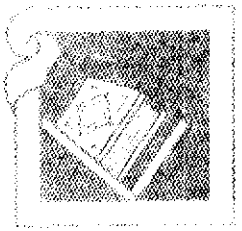
یادداشت های مترجم

-پرنست رنان، عالم زبان شناس، نویسنده و فیلسوف فرانسوی [۱۸۹۲-۱۸۲۳ م] وی به تعلیمات اساسی دین توجه داشت و قسمت عمده آثارش به تحقیق در تاریخ دین یهود و مبانی مسیحیت مربوط است. او می گوید: «از ذات باری جز اینکه وجودش را تصدیق کنم، سخنی نباید گفت، او، حقیقت و اصل است و دیگر چیزها ظواهر و عوارض اند. همه از او برمی آیند و بدو برمی گردند. رک: فرهنگ معین، اعلام.

-توین بی، آرنولد، مورخ انگلیسی (تولد ۱۸۸۹، در گذشت ۱۹۶۵) دوره تاریخ وی درباره تمدنهای ملل عالم شهرت جهانی دارد.

-الکساندر چهارم- نام پاپ از ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۱ م است -فرهنگ معین، اعلام.

-زیب بنت جحش: نام زوجه حضرت رسول الله (ص) که



اول در حباله نکاح زید بود. (شرف نامه منیری) حمدالله مستوفی در ذکر ازواج پیغمبر آرد: ... هفتم امّ حلیمه بود زینب بنت جحش الأسود ... و بعد از رسول الله از زنان او نماند در سنه عشرين هجرى (تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ به تصحیح ادوارد براون و اعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۶، چاپ دوم و در گلستان سعدی آمده است: «... دیگر وقت با حفصه و زینب در ساختی»)

-دکتر طه حسین، ادیب و محقق معاصر مصری که در ۱۸۸۹م در «ماقافا» واقع در مصر علیا به دنیا آمد از سه سالگی نابینا شد و تحصیلات وی با فراگرفتن قرآن در مدرسه دهکده آغاز شد. در سال ۱۹۰۲م پدرش او را به دانشگاه الازهر فرستاد و در آنجا به تحصیل زبان عربی و ادبیات و تمدن اسلامی و حکمت الهی پرداخت. در سال ۱۹۱۲م بدون گرفتن شهادت نامه الازهر را ترک کرد، زیرا استادان وی داوری کرده بودند که اعطای دیپلم به کسی که طبعی چنان سرکش دارد کار خطرناکی است!

وی نخستین فعالیت خود را با روزنامه نگاری آغاز کرد سپس وارد دانشگاه مصر شد و پایان نامه مشهور خود را درباره «أبو العلاء معری» به عنوان تجدید ذکری لأبی العلاء نوشت. از سال ۱۹۱۴م به منظور ادامه مطالعات علمی به فرانسه رفت و در آنجا به تحصیل زبانهای لاتینی و یونانی پرداخت و در ادبیات لیسانس شد و پایان نامه تحصیلی خود را درباره اصول عقاید اجتماعی ابن خلدون در سوربن گذراند. در سال ۱۹۱۹م با بازگشت به مصر به استادی دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره برگزیده شد، ولی به دلیل مخالفت با دستورهای فؤاد اول از خدمت برکنار شد، سپس در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۴۲ و ۱۹۵۰م به ترتیب به خدمت بازگشت و معاونت وزارت فرهنگ مصر را یافت و سپس رئیس دانشگاه اسکندریه شد، آن گاه وزیر فرهنگ گردید و توفیق خدمات فراوان علمی و اجتماعی و فرهنگی یافت و در فرهنگستان های آلمان، دمشق، تهران، بغداد و رم عضویت یافت و آثار بسیار تألیف کرد و داستانهای کوتاه و مقاله های تحقیقی فراوان به رشته تحریر درآورد. وی در سال ۱۹۷۳م درگذشت.

-زکی مبارک [۱۳۰۸ - ۱۳۷۱ هـ. ق. ۱۸۹۱ - ۱۹۵۲ میلادی] از ادیبان نامور مصر در دوره معاصر است که در تألیف کتابهای فراوانی که نگاشته، اسلوب خاص و سبک ویژه دارد. اشعاری نیز سروده است که از نوآوری برخوردار است. وی در روستای «ستریس» متوفی مصر به دنیا آمد. در الازهر به تحصیل پرداخت و به احراز درجه دکتری در ادبیات از دانشگاه مصر نایل آمد و در فرانسه به تحصیل در ادبیات فرانسوی پرداخت و آن گاه به تدریس در مصر پرداخت و به

عنوان استاد مدعو به بغداد رفت و در بازگشت به مصر به بازرسی در وزارت معارف مصر منصوب گردید و آثار خویش را در فواصل زمانی مختلف انتشار داد و در سالهای اخیر زندگانی به نشر فصولی از مطالعات و ملاحظات خویش در زمینه های ادب و تاریخ جدید تحت عنوان الحدیث ذوشجون پرداخت و بر اثر وقوع تصادف و ضربتی که به مغزش وارد آمد در قاهره ساعتی پس از آن درگذشت و او را در زادگاهش ستریس به خاک سپردند. او حدود سی مجلد کتاب به رشته تألیف و تصنیف درآورده است؛ از قبیل: النثر الفنی فی القرن الرابع، البدائع، مقالات فی الأدب و الاصلاح، التصوف الاسلامی، حبّ ابن ابی ربیع و شعره، ألحان الخلود، دیوان شعر، لیلی المریضة فی العراق در سه جزء الأسمار و الأحادیث و ذکریات باریس (خاطرات پاریس) و الاخلاق عند الغزالی و وحی البغداد و ملامح المجتمع العراقي و الموازنة بین الشعراء و عبقریة الشریف الرضی که اغلب این آثار بارها به طبع رسیده و تعدادی از آنها نیز به فارسی ترجمه شده است. وی در برخی از کتابهایش از خود به نام «محمد زکی مبارک» اسم برده است. [با استفاده از الاعلام الزرکلی، صص ۸۲-۸۱، جزء ۳، طبع سوم.]